

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

زندگی چیست؟ می‌فرماید که: إِنَّ الْحَيَاتِ عَقِيدَةٌ وَجَهَادٌ، زندگی برای انسان، داشتن یک عقیده و ایمان و کوشش در راه آن است. این به اصطلاح برنامه‌ی همه‌ی بزرگان بوده است. اگر این برنامه را ببینیم، حضرت امام حسین علیه السلام به هدف خودشان رسیدند و پیروز شدند. وظیفه‌ای که خداوند برایشان مقرر کرده بود را انجام دادند و به ما هم این توصیه را کردند. البته برای کسانی که دنیا و حیات را فقط در این زندگی مادی چه ثروت، چه قدرت،... می‌دانند از این مکتب خبری ندارند و به دور هستند و شاید لیاقت اینکه درک این مطلب را بکنند، ندارند.

انسان تافته‌ی جداگانه‌ای نیست و با جانداران دیگر تفاوتی ندارد. به همین حساب هم هست که در عرف انسانی، کشتن بیجای حیوانات و گیاهان صحیح نیست و حتی در مذاهب اولیه‌ی بشر، اصلاً گناه تلقی می‌شد. ولی چون خداوند انسان را بر همه‌ی کره زمین مسلط کرده است **سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ** به این بشر اجازه داده است به تدریج از سایر جانداران بهره و استفاده ببرد.

همین قربانی کردن در ایام عید قربان، برای این است که بفهماند سایر اوقات، کشتن یک حیوان را، بیجا و برای هوس انجام ندهید، بنابراین از مشاغلی که صحیح نیست شکار است. البته شکار نه برای یک مرتبه ولی کسی که شغلش را شکار قرار بدهد، ممنوع کرده‌اند. (برگرفته از شرح رساله شریفه پندصالح، شب‌جمعه ۱۳۹۰/۱/۴)

در مورد ادامه پیدا کردن سلسله‌ی فقری و قاعده‌ی لطف؛ ما از پدرانمان شنیدیم و دیدیم و تا پیغمبر و می‌رسیم به حضرت آدم، چون همه‌ی ما قاعدتاً از نسل حضرت آدم حساب می‌شویم. در آنجا به قول این شعر:

پدرم روضه‌ی رضوان به دو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من به جویی نفروشم
می‌گویم: پدرجان! پدرم (یعنی حضرت آدم) ما را از بهشت بیرون آوردی اینجا رها کردی. چه سوغاتی برای این زندگی ما داری؟ چه سوغات آوردی؟ حالا ما را آوردی کار نداریم، امر الهی بوده است. او می‌گوید: بس که هر دوی ما، هم من و هم مادرتان حواً به خدا نالیدیم او ما را بخشید. گفتیم: تو ما را بخشیدی ولی حالا نعمت وصال تو و دیدار همیشگی تو را نداریم به ما مرحمتی کن. خداوند فرمود: رشته‌ای در شما قرار می‌دهم که هر که بر این رشته دست بزند نجات پیدا کند و پیش

من بیاید. این سوغاتی است که آدم از بهشت آورد. البته اشتباه و خطایی که کرد، به جای خود و خداوند پاسخش را داد. ولی در مقابل خواسته‌ی ما، اَرْحَمَ الرَّاحِمِ است.

همیشه رشته‌ای در بین ما هست که آدم خودش ارتباط مستقیم با خدا داشت، فرزندانش تا وقتی آدم زنده بودند همینطور، بعد از او هم فرزند آدم است. برای اینکه ما بعد از چند هزار سال به پدر و مادرمان غر نزنیم که خداوند به آنها این موهبت را کرد، گفت: در بین شما این رشته را خواهم گذاشت. این مرحمتی بود که خداوند کرد و به اصطلاح قاعده‌ی لطف است. (برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه ۱۳۹۰/۱/۵)

ما زندگی را کار نمی‌دانیم، نباید بدانیم. نه اینکه بیکار باشیم، نه! ما می‌گوییم زندگی اِنَّ الْحَيَاتِ عَقِيدٌ وَجَهَادٌ حالا در این فرمایش برنامه‌ای که مولا امام حسین برای ما اعلام فرمود اگر کار جا می‌گیرد، کار در آن است، اگر بیکاری جا می‌گیرد، بیکاری در آن است. شادی جا می‌گیرد، شادی.... اِنَّ الْحَيَاتِ عَقِيدٌ وَجَهَادٌ؛ جهاد که یعنی همین کوشش، یعنی همین کار کردن منتها این کار کردن به دنباله‌ی عقیده است؛ یعنی یک هدفی برای کار و فعالیت.

نیتمان را باید خیر کنیم. نیتمان این باشد که کار، فعالیت و حتی علم در خدمت انسان باشد. خداوند می‌فرماید لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ بعد می‌فرماید حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ یعنی نگذاشتیم این بنی‌آدم از بین برود. اگر کشتی نوح نبود نسل بشر اصلاً از بین می‌رفت، همه می‌رفتند. خداوند نخواست نسل بشر از بین برود، به نوح وحی فرستاد و گفت این کار را بکن. دنباله‌ی همان آیه است که اینها مؤمنین بودند در کشتی نوح و نجات پیدا کردند. ولی نسل‌های بعدی آمد اینها را خراب کرد. به هر جهت ما این نیت را باید داشته باشیم.

در قدیم علما و دانشمندان هدف از دانش و هدف از علم را خدمت به بشریت می‌دانستند. ولی علم از آن هدف اصلیش کنار افتاده، هدفش منحرف شده، حتی بعضی از کسانی که خیلی هم خالص فکر می‌کنند، می‌گویند علم هدف ندارد، اصلاً خود اینکه برود چیزی کشف کند، هدفش است و حال آنکه نباید اینطور باشد. (برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه ۱۳۹۰/۱/۶، جلسه برادران ایمانی)

تنها خاطره‌ای که از کودکیم یادم هست و مثل روز روشن است: مریض بودم. قبل از من، دو تا برادرم مُرده بودند، من هم همان کسالت را گرفتم و داشتم می‌مُردم. در همان راهی بودم که آنها رفته بودند. آنوقت من خودم که این مطلب را نمی‌فهمیدم، ولی مادرم و زن‌دایی و خاله‌ام که همسایه هم بودند، همه دوروبر من بودند. در بیدخت، جدیداً آمده بودیم به این منزلی که هرکس به بیدخت رفته دیده است. اقوام به لحاظ سلامت فکری مادرم، دستش را گرفتند و از اتاق بیرون بردند چون دو تا از بچه‌هایش که مرحوم شده بودند، جلوی چشمش از بین رفته بودند، سر این بچه سوّمی هم

می‌دیدند، دارد می‌رود. (اینها را من یادم نیست ولی بعد گفتند.) مادرم را بُردند بیرون که جان کندن من را نبیند. من هم دراز کشیده بودم و حالا نمی‌دانم دیگر من خواب دیدم. یا خواب یا بیداری یا هر چه؟ خلاصه دیدم که در گنبد پشتِ بامی نشسته‌ام و دارم لیز می‌خورم که بیفتم و سقوط کنم. مرتب خودم را نگاه می‌دارم. در همین ضمن، از پشت همین جایی که من می‌لغزیدم، حضرت علی آمد. یک قهوه‌ریز دستشان بود و در آن نبات جوش داشتند (ما می‌گفتیم، دواهای جوشانده) جلو آمدند. یک استکان هم دستشان بود. ریختند و به من گفتند: این نبات جوش را بخور، خوب می‌شوی. من گرفتم و آن نبات جوش را خوردم و اصلاً مثل اینکه به حال آمدم. نشستم، صدازدم: آی! بیایید. من دیگر خوب شدم. من را شفا دادند. حضرت علی من را شفا داد. از آن لحظه‌ای که منتظر مرگ من بودند، تبدیل شد به یک نحوه‌ای که بالنسبه خوب شدم؛ خیلی هم خوب‌تر از دواها. بر من ثابت شد که یک چنین چیزهایی هست. حالا من بچه بودم. فرض کنید لیاقت هم نداشتم. خود حضرت علی را هم که ندیده بودم. ولی همین نمونه‌ای هست، به قول مثل مشهور می‌گویند اگر کسی بخواهد به یکی بگوید که: دریا چطور جایی است؟ می‌گوید: این آب حوض را که می‌بینی، دریا یک چنین جایی ولی بزرگ‌تر از آن است. حالا به من حوض آب را نشان دادند. حوض آب را دیدم. گفتم: پس دریا هم هست.

بعضی‌ها خیال می‌کنند من دعانویس هستم. یا بعضی‌ها هم روی اعتقاد خودشان به رفیق درویشش و یا بچه‌اش و یا نزدیکانش که بیماری دارند و هر چه زحمت می‌کشند نتیجه و بهبودی نداشته است می‌گویند: برو خدمت حضرت آقا! درست است که از روی خیرخواهی است و البته خداوند هم ماجورش می‌دارد، ولی آیه‌ی دیگری هست: **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا**. یک امری را تا به آن علم ندارید، مورد نظر قرار ندهید. آیا شما دیده‌اید که یک مریضی اینجا بیاید و نجاتش بدهم؟ یک کپسول به او بدهم، خوب بشود؟

پس اگر یکی از شما سؤال کرد، این توجه را هم بکنید و به هیچکس نگویند: برو آنجا خوب می‌شوی که بیاید از من دعانویسی بخواهد. نه! بگویند: برو با آنجا مشورت کن، نظر خوبی دارند؛ همین! اینقدر اجازه دارید. این هم بگویند: برای آنجاهایی که گوش من نمی‌شنود، نامه بنویسد بدهد. آنوقت اگر احساس کردم مثل دستگاه برقی (به شرط اینکه به برق وصل باشد کارهای خاصی می‌کند) به پریز برق وصل است، من بگویم که چه کار کند، وگرنه، که نه. (برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه ۱۳۹۰/۱/۶، جلسه خواهران ایمانی)

از لحاظ احترام به طبیعت همیشه باید این رعایت را داشته باشیم که بعضی حیوانات را حق نداریم ذبح کنیم ولی دو نوع حیوان را اجازه داریم بکشیم. یکی حیوانات موزی، قبل از اینکه تو را بزند، تو آن را از بین ببر. حتی وقتی نماز می‌خوانید و می‌بینید عقربی یا ماری دارد می‌آید اگر بتوانید نماز را نشکنید مستقیم رو به قبله بروید او را بکشید. اگر نه باید نماز را بشکنید و حیوان را

از بین ببرید. یک سری حیوانات دیگر را هم اجازه دادند که برای خوردن کشته شوند، گوسفند را می‌توانید بکشید گاو و شتر و امثال اینها. ولی همین حیوانات را هم حق ندارید به‌عنوان تفریح بکشید. این است که کسی شغلش شکار باشد و برود آهو شکار کند جایز نیست. غیر از اینها به طبیعت نباید حمله کنید و هجوم بیاورید. در مورد گیاهان هم همینطور، می‌گویند گیاهانی که مورد استفاده‌ی ماست را وقتی می‌کارید باید دقت و مراقبت بکنید که حداکثر محصول را به شما بدهند. این رعایت احترامی است که ما برای طبیعت داریم. خودمان هم عضوی از طبیعت هستیم بنابراین برای اینکه خودمان هم سالم باشیم نباید به طبیعت تجاوز کرد. البته من یک نفر کار خلافی کنم خودم مجازات می‌بینم ولی این دستوری که دادند برای نوع بشر است. برای اینکه نوع بشر همیشه بتواند اینجا زندگی کند.

برای بعضی‌ها در طرز درویشی و طرز درویش شدن هم فرق می‌کند، جذبه باشد یا سلوک باشد. مثل داستان زهیربن‌قین در کربلا خدمت امام حسین علیه السلام که وقتی خداوند اراده کرد ایمان در قلب زهیر گذاشته شد اگر خود زهیر هم نرود، امام دنبالش می‌فرستد. خیلی‌ها نامه می‌نویسند: ما دلمان می‌خواهد شوهرمان هم درویش شود. دلتان بخواهد خوب است، این آرزو را بکنید. ولی کار شما نیست. بگویید: خدایا دلهم می‌خواهد، هر کار دیگر خودت می‌خواهی ان‌شاءالله.

یک رباعی مرحوم آقای تدین اردبیلی گفته که:

این سخن با آب زر باید نوشت گر رود سر بر نگردد سرنوشت

سرنوشت ما به دست خود نوشت خوشنویس است او نخواهد بد نوشت

مسلماً همه چیز خوب است منتها ما خیرش را نمی‌فهمیم، ظاهرش را می‌بینیم که شرّ است.

خداوند به ما چشم بینا بدهد. (برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه ۱۳۹۰/۱/۱۰)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نور علی تاننده (محبوب علی‌شاه) شامل جزوات گفتارهای عرفانی (بیانات جلدات صبح) / شرح رساله شریفه نصد صالح (تلفیق دو دوره آغاز شده در سال ۱۳۷۶ و ۱۳۸۶ / شرح فریاشات حضرت مجاهد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فریاشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعه و منقح الحقیقه) / جزوات موضوعی (استحاره، خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده، حقوق مالی و عشیره، رفع شبهات باگزیده‌هایی از بیانات) / مکاتیب عرفانی (مجموعه پاسخ به نامه‌ها) / مجموعه دستور العمل‌ها و بیانیه‌ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها، عرفان در کار اداری، سلوک عرفانی در دوره مدرن) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEHI21.COM اقدام فرمایید.